

گزارش هیئت اجرایی به سومین پلنوم کمیته مرکزی حزب توده ایران

رفقای کرامی

اجازه دهید تا سومین پلنوم کمیته مرکزی را با گرامیداشت خاطره شهیدان حزب و جنبش و تبریک پنجاه و دومین سالگرد تأسیس حزب توده ایران آغاز کنیم. در فاصله پلنوم دوم و سوم حزب تحولات مهمی در جهان و کشور ما رخ داده است که بررسی و ارزیابی آنها برای تنظیم سیاست حزب در عرصه های مختلف از اهمیت ویژه ای برخوردار است.

۱ - رویدادهای جهان

دوسال پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و یکه تازی سرمایه داری جهانی در عرصه سیاست بین المللی، سیمای جهان کاملاً دگرگون شده است. امروز میلیون ها انسان در گوشه و کنار جهان دریافته اند که "نظم نوین جهانی" که امپریالیسم و سرمایه داری قول آن را می دادند، چه فاجعه دهشتناکی است. امروز قربانیان این "نظم نوین" از خیابان های مسکو، تا شهرهای سومالی، یوکسلاوی، کرجستان، تاجیکستان، آذربایجان، ارمنستان، افغانستان، کامبوج، آنکولا، فلسطین، و... با تجربه درناک خود دریافته اند که سرمایه داری جز خونریزی، جنگ، سرکوب، کرسنگی، فقر، عقب ماندگی اقتصادی - اجتماعی و به بند کشیدن انسان ها و استثمار آنان، ارمانی ندارد. بررسی کوتاه رویدادهای کشورهای اروپای شرقی و جمهوری های سابق اتحاد شوروی در دوسال گذشته آشکارا، تخریب فاجعه بار حیات اجتماعی - اقتصادی این جوامع را توسط سرمایه داری مسخر شده در این کشورها نشان می دهد.

زندگی صلح دوستانه و برادرانه خلق های مختلف این کشورها، جای خود را به جنگ های محلی و رشد شدید نظریات عقب مانده شوینستی - ناسیونالیستی کور و مخرب داده است. ادامه جنگ و خونریزی در یوکسلاوی سابق، که تاکنون ده ها هزار کشته، زخمی و صدها هزار آواره جنگی برجای گذاشته است. ادامه جنگ تجاوزکرانه جمهوری ارمنستان علیه جمهوری آذربایجان، و ادامه جنگ در کرجستان و تاجیکستان، برپایه رشد و گسترش چنین نظریاتی استوار است. در دو سال گذشته دهها هزار نفر جان خود را در این جنگ های داخلی، که با تحریک مستقیم و یا غیر مستقیم غرب برافروخته شده است، از دست داده اند، و خطر گسترش این برخوردهای نظامی به سایر مناطق، وضعیت فوق العاده خطرناکی را پدید آورده است.

تحولات ماههای اخیر روسیه از سوی دیگر نشان داد، که تبلیغات و "دلسوزی" جهان غرب برای استقرار "دموکراسی" کلاه کشادی بود که امپریالیسم بر سر توده های مردم این کشورها گذاشت. سرکوب خشن آزادی ها و حقوق دموکراتیک، برقراری حکومت نظامی، به توپ بستن مجلس منتخب مردم و کشتار ده ها انسان بیگناه، با حمایت کامل جهان غرب، حد و حدود "دموکراسی" مورد نظر سرمایه داری برای این کشورها را نشان می دهد. برگزاری "انتخابات آزاد و عادلانه" در روسیه کنونی، در شرایط ادامه حکومت نظامی، معلق بودن تمامی ارکان های انتخابی مردم از جمله شوراهای شهری، کنترل کامل رسانه های گروهی از رادیو تا ایستگاه های مختلف تلویزیونی، بسته شدن و سرکوب بسیاری از روزنامه ها، مجلات و یا نشریات مخالف و محدودیت های شدید علیه بزرگترین حزب سیاسی کشور - حزب کمونیست روسیه با بیش از ۶۰۰،۰۰۰ عضو، روی هر رژیم استبدادی جهان را سفید کرده است.

بسیاری از رسانه های گروهی جهان غرب و مفسران سیاسی در گزارش های خود، به روشنی به اهداف اساسی چنین اقداماتی اعتراف کردند. به قول مفسر روزنامه انگلیسی زبان کاردین هدف جلوگیری از تکرار تجربه لهستان (یعنی پیروزی نیروهای چپ) در انتخابات آتی این کشور بود. سرمایه داری نوپای روسیه و اروپای آن در واشنگتن، لندن، بن و پاریس خوب می دانند، که اکثریت مردم این کشور، از اوضاع نابسامان، به جان آمده اند و خواهان تغییر اوضاع کنونی هستند. تجربه "فراندوم" روسیه که در بهار سال گذشته انجام گرفت و بیش از ۷۰٪ کل مردم از شرکت در آن خودداری کردند و یا رای مخالف دادند، زنگ خطر بزرگی برای حاکمان کنونی روسیه بود. اعلام خطر یلتسین از ماه ها قبل، دیدارهای مختلف و گسترده او از پادگان های مختلف ارتش، درست قبل از آغاز کودتا و حضور "اتفاقی" وزیر دفاع انگلستان در مسکو و دیدارهای او با سران ارتش روسیه در همان هنگام، فرضیه اتفاقی بودن این حوادث را کاملاً منتفی می کند. فراموش نکنیم که هدف واقعی کودتا، تنها عده معدودی نماینده مجلس، رئیس مجلس، و معاون سابق ریاست جمهوری، که همگی در گذشته ای نه چندان دور، از نزدیک ترین متحدان و یاران

ادامه در صفحات ۴، ۵، ۶، ۷، ۸.

نامه مردم

ارگان مرکزی حزب توده ایران

شماره ۴۱۷ ، دوره هشتم
سال دهم ، ۲۰ آذر ماه ۱۳۷۲

بحران تعمیق یابنده ارزی

ابعاد بحران ارزی رژیم هر روز گسترش بیشتری یافته و بسیاری از عرصه های اقتصادی کشور را با فشارها و بحران های جدیدی روبرو ساخته است. سقوط روزانه نرخ برابری ریال در مقابل ارزهای خارجی، علی رغم ادعاها و تلاش های کوناگون دولت در مهار آن، نشانگر تعمیق بحرانی است که با آزاد سازی نرخ ریال، در جریان تقدیم بودجه سال ۱۳۷۲ به مجلس، از سوی دولت رفسنجانی آغاز شد. در هفته جاری نرخ برابری ریال در مقابل دلار در بازار آزاد تا حد ۲۳۵۰ ریال سقوط کرد و هنوز هیچ اثری از توقف و یا مهار این روند به چشم نمی خورد. به عبارت دیگر ارزش رسمی پول کشور در طول چند هفته گذشته به میزان بیش از ۵۰٪ کاهش یافته است و جمهوری اسلامی بر اساس اعتراف مسئولین مالی دولت قادر به برآورده ساختن نیازهای ارزی

ادامه در ص ۲

پیام سومین پلنوم کمیته
مرکزی حزب توده ایران
به زندانیان سیاسی و
خانواده های شهدا

در ص ۲

زنده باد آزادی، صلح و عدالت اجتماعی، طرد باد رژیم "ولایت فقیه"!

بحران ارزی ...

کشور نیست. در هفته ای که گذشت حتی موضوع متوقف ساختن کسایش اعتبارات ارزی بخش خصوصی از سوی بانک مرکزی مطرح شد و بدین ترتیب بسیاری از عرصه های اقتصادی کشور موقتاً به حالت تعطیل در آمده است. اثر فوری این بحران ارزی اولاً عدم توانایی بسیاری از کارخانه ها و مراکز تولیدی در تهیه مواد خام اولیه از خارج است و ثانیاً از آنجائیکه اکثریت مطلق مواد مصرفی مورد نیاز واحدهای تولیدی به ایران وارد می شود، قیمت مواد مصرفی به شدت بی سابقه و سرسام آوری کسترش یافته و همچنان می یابد.

این روند طبیعتاً نرخ تورم بالای کنونی را بشدت افزایش خواهد داد و در مجموع توان مالی و قدرت خرید میلیون ها شهروند ایرانی را هرچه بیشتر تضعیف خواهد کرد. درک علل عمده این بحران ارزی کارچندان دشواری نیست. ورود بی رویه و بدون کنترل کالاهای خارجی که در سال گذشته به ۲۸ میلیارد دلار رسید، در کنار کاهش دایمی درآمد ارزی دولت از محل فروش نفت و کسر بودجه ارزی دایمی دولت در سال های اخیر که بر اساس اعتراف آقای نوربخش، معاون اقتصادی رئیس جمهور، اکنون رقمی معادل ۳۰ میلیارد دلار می باشد، زمینه های اصلی چنین بحرانی می باشند.

نکته ای که توجه به آن لازم است، این موضوع است که دولت در بودجه سال جاری رقمی معادل ۲۲ میلیارد دلار درآمد ارزی از محل فروش نفت پیش بینی کرده بود که از هم اکنون روشن است که چنین سقف درآمدی به هیچ وجه قابل دسترسی نیست. اگر ارقام بدهی های خارجی کنونی دولت را در کنار مبلغی که دولت ناچار است به عنوان سود بدهی های خود به بانک ها و موسسه های مالی خارجی بپردازد (رقمی معادل ۶ میلیارد دلار) به کسری درآمد امسال رژیم، که به عقیده کارشناسان اقتصادی تا حدود ۶ میلیارد دلار خواهد رسید، اضافه کنیم تصویر گویا تری از بحران تعمیق یابنده ارزی کشور بدست می آوریم. به عبارت دیگر دولت هاشمی رفسنجانی، به مفهوم واقعی کلمه، دولتی است ورشکسته که حتی توان پرداخت سود بدهی های خارجی خود را ندارد.

بر این اساس باید منتظر بود که ارزش ریال بیش از گذشته سقوط کند و بسیاری از واحدهای تولیدی کشور که در بحران مالی شدید غوطه ور هستند به محاق تعطیل کشیده شوند و هزاران کارگر به صف میلیونی بیکاران کشور بپیوندند. ادامه چنین وضعی برای دوران طولانی بسیار دشوار بنظر می آید. دیر یا زود کاسه صبر میلیون ها انسان زجر دیده و زحمتکشی که قادر به تامین یک زندگی حداقل برای خود و خانواده خود نیستند و در فقر و محرومیت شدید اجتماعی - اقتصادی به سر می برند، لبریز خواهد شد و مسبین این فاجعه عظیم که کشور ما را در آستانه نابودی اقتصادی و اجتماعی قرار داده اند به سزای خیانت ها و جنایت های خود خواهند رسید.

پیام سومین پلنوم

کمیته مرکزی حزب توده ایران

به زندانیان سیاسی

و خانواده های شهدا و زندانیان سیاسی

مبارزان پرشور آزادی!

سومین پلنوم کمیته مرکزی حزب توده ایران کرم ترین دروهای رزمجویانه خود را به شما مبارزان راستین راه آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی کشور، به شما دلاورانی که در شکنجه گاه های قرون وسطایی رژیم ضد انسانی جمهوری اسلامی اسطوره وار رزمیدید و حماسه های فراموش ناشدنی از ایثار و اعتقاد را آفریدید و به شما خانواده های مبارز و ارجمند شهدای راه آزادی میهن مان، که علی رغم دشواری ها، زجرها و توهین های جلادان رژیم یادکاری کرانها از عزیزان از دست رفته جنبش ضد استبدادی کشورمان هستید، تقدیم می دارد.

مبارزه پرشور زندانیان سیاسی کشور همواره الهام بخش مبارزه ای است که در سرتاسر کشورمان علیه بی عدالتی، ظلم و سرکوب وحشیانه حقوق و آزادی های فردی و اجتماعی در جریان است. رژیم جنایتکار با درک این واقعیت و با توجه به تجربه پیروزی انقلاب بهمن ۵۷ و آزاد شدن زندانیان سیاسی کشور بر شانه های خلق به خروش آمده تلاش کرد تا با سازمان دادن یکی از سیاه ترین جنایات های سیاسی کشورمان در دهه های اخیر، با کشتار هزاران انسان مبارز و معتقد و با خالی کردن زندان ها از بسیاری از زندانیان سیاسی خیال خود را، برای همیشه، از چنین خطری آسوده سازد. کشتار هزاران زندانی سیاسی به دستور سران رژیم چنان خشم و نفرتی را در ایران و سراسر جهان برانگیخت و چنان سیمای نفرت انگیزی از سازمان دهندگان این جنایت ترسیم کرد که مردم میهن ما و جهان هرگز آنرا فراموش نخواهند کرد و مسبین این فاجعه ملی دیر یا زود مانند جلادان رژیم گذشته به سزای اعمال خود خواهند رسید.

در این کشتار جمعی، حزب ما در کنار سایر نیروهای آزادی خواه و مبارز کشورمان گروهی از شایسته ترین فرزندان خود را، قهرمانان پیروزمند زندان های ستم شاهی، نویسنده گان، مترجمان، متخصصان امور اقتصادی، افسران و نظامیان دلاور را از دست داد. فاجعه ای که همچون داغ ننگ بر پیشانی رژیم استبدادی جمهوری اسلامی باقی خواهد ماند.

رژیم جمهوری اسلامی در طول چهارده سال حیات نکبت بار خود نشان داده است که برای جان انسان ها کوچکترین ارزشی قایل نیست. از کشتار ده ها هزار تن از جوانان میهن ما در جبهه های جنگ خانمانسوز ایران و عراق تا قتل عام وحشیانه دگراندیشان، همگی نشانگر ماهیت رژیم است که حاضر است برای ادامه حیات خود به هر جنایتی دست یازد. ولی این رژیم سفک نیز مانند سلف شاهنشاهی خود نخواهد توانست صدای حق طلبانه توده های زجر دیده و مبارزان راستین راه آزادی میهن را برای همیشه خاموش نماید. دیر یا زود سرود پرغرور رزمی که شیهدان والای خلق در میادین اعدام سر دادند سرتاسر میهن استبداد زده مان را فراخواهد گرفت و به پرچم رزم توده های خلق در راه آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی بدل خواهد شد. خاطره بزرگ این دلاوران شعله سوزانی است که به ما و همه مبارزان راه آزادی کشور کرما می بخشد و در این شب تار، همچون ستاره صبحگاهی نوید پایان ظلم و ظلمت می دهد.

ما در برابر عزیزان از دست رفته مان و خانواده های کرامی شهدا و زندانیان سیاسی و خانواده های آنان که علی رغم تهدیدها، و آزار اذیت فراوان همچنان به مبارزه خود ادامه می دهند، سرتعظیم فرود می آوریم و کرم ترین دروهای رزمجویانه خود را به شما تقدیم می داریم. بی تردید بساط رژیم استبدادی کنونی برچیده خواهد شد، درهای زندان های قرون وسطایی باز خواهد شد و خلق با آغوش باز، آزادی شما عزیزان و آزادی و دموکراسی در میهن مان را جشن خواهد گرفت. در آن روز بی شک تندیس های شهدای بی شمار خلق، این اسطوره های بزرگ در گوشه و کنار کشور به نشانه احترام بی پایان خلق به این همه ایثار و از جان گذشتگی برپا خواهد شد و یاد آنان تا ابد در دفتر تاریخ مبارزات کشورمان با حروف رزین به ثبت خواهد رسید.

سومین پلنوم کمیته مرکزی حزب توده ایران - آذرماه ۱۳۷۲

درد پرشور به خاطره عزیز تمامی شهدای

راه آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی میهن مان!

گزارش هئیت اجرایی به پلنوم...

بوریس یلتسین به حساب می آمدند، نبود. هدف مانند حوادث اوت ۱۹۹۱، نابودی کمونیسم و ریشه های عمیق آن در حیات جامعه بود. اتفاقی نیست که درست پس از حوادث ۱۹۹۱ و پس از وقایع اخیر، نخستین نیرویی که مورد یورش و سرکوب قرار گرفت، نیروهای چپ و حزب کمونیست روسیه بودند. و این در حالی است که حتی بر اساس اعتراف مفسران و ناظران سیاسی، حزب کمونیست روسیه کوچکترین دخالتی در حوادث اخیر نداشته است. تلاش مضمّن کننده بوریس یلتسین برای قبولاندن نظریه "کودتای فاشیست ها و کمونیست ها" ماجرای آتش زدن رایشتاک توسط فاشیست ها و متهم کردن کمونیست ها به این عمل را در خاطره ها زنده می کند. رسانه های گروهی غرب، آگاهانه تلاش کردند تا جریانات اخیر را، برخورد میان نیروهای "محافظه کار" و "رفرم طلب" در جامعه، برخورد میان عده معدودی "کمونیست شکست خورده و مستاصل" از یکسو و "اکثریت" انبوه مردم طرفدار سرمایه داری و یلتسین از سوی دیگر تصویر کنند. پخش زنده این حوادث و اخبار که عمدتاً از طریق بنگاه خبری "سی.ان.ان" - آمریکا، که مسئولیت پخش زنده تهاجم نظامی امپریالیسم به عراق و کویت را نیز برعهده داشت، بخش مهمی از این کارزار وسیع امپریالیسم برای فریب مردم در سرتاسر جهان به شمار می رفت. در دود و دم این کارزار وسیع تبلیغاتی برای فریب توده ها، مخالفت اکثریت شوراهای پارلمان های محلی (۶۶ از ۸۰ شورای محلی) با فرمان یلتسین، مخالفت بخش های وسیعی از ارتش و نیروهای مسلح، و اکثریت احزاب، سازمان های سیاسی، و روشنفکران کشور، مخفی ماند، تا سران "انسان دوست" و "آزادی خواه" کشورهای غربی بتوانند مدعی شوند، که از خواست های اکثریت مردم روسیه دفاع می کنند و نه از یک دیکتاتور که ماموریتی جز نابودی کامل دست آوردهای اقتصادی اجتماعی گذشته ندارد.

بررسی کوتاه وضعیت فاجعه بار جامعه روسیه، دو سال پس از آغاز سیاست "شوکت تریای" صندوق بین المللی پول، علل عمده نارضایتی و نفرت عمیق توده ها از اوضاع کنونی را روشن می کند. با استناد به آمارهای رسمی موجود "دست آورد های" سرمایه داری در روسیه را می توان در چارچوب های زیر خلاصه کرد.

بر اساس آخرین گزارش ویکتور چرنومردین نخست وزیر روسیه به شورای وزیران این کشور (۳ نوامبر ۱۹۹۳) تولید داخلی به میزان ۱۶/۵٪، سرمایه گذاری به میزان ۷٪ و تولید ناخالص ملی به میزان ۱۱٪، در سال گذشته کاهش یافته است. بر اساس آخرین آمار منتشره از سوی بانک جهانی، درآمد سالانه سرانه در روسیه به میزان ۲۰٪ کاهش یافته است. این رقم در حال حاضر معادل ۲۶۸۰ دلار در سال است که با درآمد سرانه در ونزوئلا، مکزیک، برزیل و آرژانتین برابری می کند. افزون بر این بر اساس آمارهای رسمی بیش از ۸۰٪ جمعیت کشور در فقر و محرومیت بسر می برد، بخش های مهمی از صنایع کلیدی روبه نابودی هستند، و با آغاز رشد سریع بیکاری پیش بینی می شود تا سال آینده به ۴ میلیون نفر برسد.

تقسیم بیش از ۴۰٪ از درآمد ملی، در میان گروه های کانکستری و مافیایی داخلی و خارجی، نابودی استقلال سیاسی و اقتصادی کشور نابودی دست آوردهای اصلاحات ارضی انجام شده پس از انقلاب اکبر و بازپس دادن زمین های کشاورزی به بخش خصوصی، نابودی بسیاری از ساختارهای اجتماعی، فرهنگی و علمی سودمند، مانند سیستم وسیع بیمارستان ها و درمانگاه های رایگان، مدارس ویژه- تخصصی، کودکانستان ها و محل های نگاه داری کودکان کارمندان و کارگران، فرهنگستان های علوم و موسسات پژوهشی، و بالاخره نابودی برنامه عظیم فضایی کشور، برای تسخیر و اکتشافات فضای کیهانی، که حتی به اعتراف کشورهای غربی سال ها از برنامه آنها پیشینی داشت، از جمله نمونه های دیگری از "دست آوردهای" استقرار سرمایه داری در روسیه است.

جمهوری های سابق اتحاد شوروی نیز در بحران فزاینده اقتصادی اجتماعی غوطه ورنند. بر اساس آمارهای موجود بانک جهانی تولیدات صنعتی در کرهستان و ارمنستان به میزان ۵۰٪، در آذربایجان، قرقیزستان و تاجیکستان حداقل به میزان ۲۵٪ کاهش یافته است. درآمد تخمینی سرانه در تاجیکستان که مبلغ ۱۰۵۰ دلار در سال پیش بینی شده بود، هم اکنون تا حد ۴۸۰ دلار در سال کاهش یافته است و بر این اساس تاجیکستان جزو یکی از ۳۰ کشور فقیر جهان می باشد.

اوضاع در سایر کشورهای سابق سوسیالیستی نیز به همین وخامت است. به عنوان نمونه تولید صنعتی در کشورهای اروپای شرقی، در دو سال گذشته، سالیانه به مقدار حداقل ۱۸٪ سقوط کرده است، بدهی های خارجی این کشورها چندین برابر شده است (به عنوان نمونه بدهی روسیه از ۳۰ میلیارد

دلار در سال ۱۹۸۹ به ۷۰ میلیارد دلار در اوایل سال ۱۹۹۳ افزایش یافته است) تورم افسار گسیخته در برخی از این کشورها به بیش از ۱۰۰٪ (رومانی ۱۴۴٪، روسیه ۱۴۵٪، لهستان نزدیک به ۲۰۰٪) افزایش یافته است. در کنار نابودی ارزش ملی و جایگزینی آن با دلار، اکثریت مردم این کشورها را که از حقوق ناچیزی در ماه برخوردار هستند (بر اساس گزارش یک موسسه آمار گیری اگر حد نصاب متوسط بالای حقوق را معادل ۳۰,۰۰۰ روبل در ماه فرض کنیم، این درآمد معادل ۳۰ دلار در ماه است. و این در شرایطی است که قیمت اکثر اجناس مصرفی در شرایط کنونی بر اساس دلار تنظیم می شود) در شرایط بسیار دشواری از نظر حفظ و ادامه یک زندگی حداقل قرار می دهد.

شرایط اسفناک زندگی مردم در بخش شرقی آلمان، که زمانی از زمره کشورهای مرفه اروپایی به شمار می آمد، و قرار بود به کمک سرمایه آلمان غربی به نمونه ای از رشد و شکوفایی برای سایر کشورهای اروپای شرقی بدل شود، گویا ترین سند ورشکستگی کامل سیاست های سرمایه داری در این کشورها است. نابودی بیش از ۷۰٪ صنایع بخش شرقی آلمان و به همراه آن بیکار شدن ۴ میلیون از ۹/۵ میلیون جمعیت شاغل، در کنار رشد هزینه های زندگی تا سطح هزینه ها در بخش غربی، در شرایطی که درآمدها در همان سطح گذشته باقی مانده است، شهروندان بخش شرقی را به اتباع درجه دوم کشور و "کارگران ارزان" بازار کار آلمان بدل کرده است.

در چنین شرایطی است که مردم جان به لب رسیده این کشورها به خود آمده اند، و برای حفظ و احیای دست آورد های گذشته، دست آورد های جامعه سوسیالیستی، از آموزش و بهداشت رایگان گرفته تا تضمین کار برای همه به مبارزه برخاسته اند. رشد دوباره احزاب کمونیستی و چپ در اروپای شرقی، روسیه، و جمهوری های سابق اتحاد شوروی، علی رغم تبلیغات سرسام آور رسانه های گروهی امپریالیسم، سند زنده ای از حقانیت، پویایی و زنده بودن اندیشه هایی است که تنها راه نجات بشریت از سیستم نابرابر، وحشی و غیر انسانی سرمایه داری است. اتفاقی نیست، که در نخستین کشور اروپای شرقی که کام در راه سرمایه داری گذاشت، یعنی لهستان، پس از گذشت تنها چهار سال، کمونیست ها و نیروهای متحد آنان این چنین پیروزمندانه، با رای آزادانه مردم به بزرگترین نیروی سیاسی کشور بدل می شوند و احزاب دست راستی، از حزب لخ والنسا، رئیس جمهور، گروه های منشعب از "اتحادیه همبستگی" تا احزاب وابسته به کلیسای کاتولیک، چنین شکست سنگینی را در انتخابات متحمل می شوند. لخ والنسا، نتیجه انتخابات را برای لهستان "غم انگیز" توصیف کرد و قول داد تا با تمام توان با بازگشت کشور به دوران گذشته، مقابله کند.

آنچه که روز به روز روشن تر می شود ورشکستگی نظری، و چهره غیر انسانی و ضد دموکراتیک سرمایه داری جهانی است. این روند تنها به کشورهای اروپای شرقی محدود نیست. تحولات سال های اخیر اروپای غربی و سایر کشورهای پیشرفته جهان نیز تأییدی بر این نظر است. ادامه بحران های عمیق اقتصادی در آلمان، فرانسه، انگلستان، ایتالیا، ژاپن، کانادا، آمریکا و ... بیکاری میلیون ها انسان که بر اساس برآوردهای کنونی به بیش از ۳۰ میلیون نفر در کشورهای عضو شورای همکاری اقتصادی اروپا بالغ می شود، سقوط چشمگیر سطح زندگی و راندن ده ها میلیون نفر به زندگی زیر خط فقر، در کنار فروپاشی ساختار اجتماعی این کشورها، و رشد نیروهای دست راستی افراطی، رشد فاشیسم و نژاد پرستی و آشکار شدن عمق فساد دستگاه اداری سرمایه داری، که در کشورهایی مانند ایتالیا و ژاپن که سالیان دراز در کنترل باندهای کانکستری و غیر قانونی بوده است، سند گویایی از ورشکستگی هرچه بیشتر سرمایه داری است. نظریه پردازانی که از "چپ" و یا راست با عجله مشغول "کفن و دفن" کردن سوسیالیسم و اندیشه های دوران ساز مارکسیسم بودند، خیلی زودتر از آنچه که تصور می کردند شاهد بازگشت و رشد دوباره این اندیشه ها بر خاکستر شکست های چند سال اخیر هستند. علت چنین پدیده ای، به کمان ما، کاملاً روشن است. سیادت سرمایه داری بر جهان در دو سده گذشته در مجموع اثرات فاجعه باری بیار آورده است. جامعه سرمایه داری یک جامعه مریض، غیر عادلانه و غیر انسانی است و از این رو است که تلاش بشریت برای خلاص شدن از بندهای استثمار، استعمار، فقر، کرسنگی، جنگ و خونریزی که از مظاهر سرمایه داری است، علی رغم فراز و نشیب ها، علی رغم شکست های مقطعی همچنان ادامه خواهد یافت و به آینده پیروزمند خود خواهد رسید.

رفقا

در نبود اتحاد شوروی که نقش نیروی متعادل کننده و حافظ صلح را در مقابله با زورگویی و تحکم سرمایه داری جهانی اجرا می کرد، بسیاری از ملل و خلق

گزارش هئیت اجرایی به پلنوم ...

های کشورهای مختلف، بیش از گذشته تحت فشار امپریالیسم قرار گرفته اند. هدف، نابودی هرگونه سیستم اجتماعی - اقتصادی بالنده و جانسختن کردن آن با ساختار سرمایه داری است. امروز ما شاهد اجرای چنین سیاست های ضد انسانی علیه کوبا، ویتنام، چین، و ... هستیم. ادامه محاصره اقتصادی کوبا و تشدید آن به قصد درهم شکستن اراده مردم این کشور در حفظ ساختار سوسیالیستی حاکم به دشواری های فراوان اقتصادی و زیر فشار قرار گرفتن هزاران انسان بیگناه منجر شده است، از جمله نمونه های غیر انسانی چنین تلاش هایی است. "نظم نوین جهانی" امپریالیسم، از زبان رئیس سازمان پنتاگون، چیزی جز سیادت آشکار و عریان آمریکا بر جهان و تأمین این سیادت، با استفاده از توان نظامی نیست. بازگشت سیاست "کشیت های توپ دار"، در گوشه و کنار جهان، از سومالی تا کوبا و هائیتی واقعتی دردناکی است که جامعه بشری با آن روبرو است. سازمان ملل متحد که با هدف تأمین صلح میان ملل جهان بر خاکستر دو جنگ جهانی در شکل امروزی خود پدید آمده بود، در سال های اخیر کام به کام استقلال خود را از دست داده است و به مثابه بازوی سیاست خارجی آمریکا و جهان سرمایه داری عمل می کند. عملکرد اخیر این سازمان از تأیید لشکر کشی آمریکا به خلیج فارس تا سومالی، همه، گواه زنده ای بر درستی چنین نظریه ای است. آنجا که منافع امپریالیسم حکم کند، قطعنامه های سازمان ملل سندی برای دخالت سیاسی و نظامی است و در آنجا که با این منافع در تضاد باشد، این قطعنامه ها کوچکترین پشتوانه اجرایی ندارد. بیهوده نیست که هیچیک از قطعنامه های متعدد سازمان ملل متحد در محکومیت تجاوز دولت اسرائیل و بازپس گیری سرزمین های اشغالی، تا به امروز، به مرحله اجرا درنیامده اند، ولی تنها یک قطعنامه برای اعزام صدها هزار نظامی، ناوهای هواپیمابر و موشک باران کردن مردم عراق و کویت برای باز نگاه داشتن لوله های نفت و حفظ رژیم های استبدادی و قرون وسطایی منطقه به منظور کوبیدن میخ استقرار دائمی سلطه بی چون و چرای دولت های امپریالیستی در خلیج فارس، کافی است.

برخی تحولات مهم در خاورمیانه

رفقا!

در ماه های گذشته تحولات پر اهمیتی در منطقه ما به وقوع پیوسته است. مهمترین این رویدادها، امضاء قرار داد صلح میان سازمان آزادی بخش فلسطین و دولت اسرائیل است. به گمان ما امضاء چنین قراردادی، از آنجائیکه کامی در راه پایان دادن به سال های طولانی خونریزی و کشتار در منطقه است، بی شک کامی است مثبت. ولی قرار داد صلح امضاء شده، از آنجائیکه به عمده ترین خواست های برحق ملت فلسطین و از جمله برپایی یک دولت مستقل و بازپس گرفتن سرزمین های اشغالی پاسخ نمی دهد، از همان روز امضای آن به عامل تفرقه و نفاق بدل شد و منطقه را در خطر تشنج و درگیری های جدید فرو برد. نیروهای تندروی اسلامی، که از سوی رژیم جمهوری اسلامی حمایت می شوند، با سوء استفاده از ضعف های جدی این توافق ها، عملیات نظامی خود را در منطقه تشدید کرده اند. نکته دیگری که باید به آن اشاره کرد، این موضوع است که بنظر می رسد امضاء قرار داد صلح کنونی از جانب یاسر عرفات، رهبر سازمان آزادی بخش فلسطین، بر اساس این باور انجام گرفته، که در جهان امروز و در نبود اتحاد شوروی می بایست به خواست های آمریکا و اسرائیل کردن نهاد. حتی بر اساس ارزیابی های مفسران غربی پیشنهاداتی که از سوی عرفات، در جریان مذاکرات صلح قبول شده است، "ضعیف ترین و کم سود ترین" آنها در جریان مذاکرات سال های اخیر بوده است. چنین برخوردی طبیعتاً مشکلات جدی را در صفوف سازمان آزادی بخش فلسطین ایجاد کرده و می کند. کناره گیری شخصیت های سرشناس و مبارزی چون محمود درویش، نایف حواتمه (دبیر کل جبهه دمکراتیک برای آزادی فلسطین) و جرج حبیش (دبیر کل جبهه مردمی برای آزادی فلسطین) و نگرانی های ابراز شده از سوی حزب مردم فلسطین (حزب کمونیست) پیرامون چگونگی انجام و توافقات انجام گرفته، برخی از جنبه های منفی جدی این روند را نشان می دهد. اعتراض و نگرانی نیروهای مترقی بر خلاف نیروهای تندروی مذهبی که مخالف هرگونه مذاکره با دولت اسرائیل هستند، مسئله انجام مذاکرات نیست، بلکه چگونگی و محتوای توافق های انجام شده است. بر اساس قرار داد کنونی تنها منطقه بسیاری کوچکی (شهرک اریحا با ۱۵۰،۰۰۰ جمعیت و بخش بسیار محدودی از نوار غزه) از سرزمین های اشغالی برای پیاده شدن یک "خودمختاری" خیلی محدود به مردم فلسطین بازگردانده می شود، و مسئله دولت فلسطین پس از

گذشت پنج سال و در صورت رضایت طرفین (بخوان آمریکا و اسرائیل) از روند پیاده شدن خود مختاری و پایان یافتن قیام مردم فلسطین - "انتفاضه" در دستور کار مذاکرات آینده صلح قرار خواهد گرفت. از هم اکنون روشن است که پشتوانه عملی چنین قراردادی رضایت دولت آمریکا و اسرائیل از عملکرد فلسطینی ها در مناطق اشغالی است. نکته بسیار منفی دیگر قرارداد صلح امضاد شده، که توسط بسیاری از سیاستمداران منطقه، از جمله نخست وزیر لبنان، سوریه و ... نیز بدان اشاره شده است، بی توجهی کامل توافق انجام گرفته به سرنوشت میلیون ها آواره فلسطینی است که بدون جا و مکان ثابت در اردوگاه های پناهندگان در کشورهای مختلف در شرایط بسیار دشوار و غیر انسانی زندگی می کنند. چگونگی بازگشت این مهاجران به کشور خودشان به آینده ای دور و مبهم واگذار شده است.

با توجه به مجموعه آنچه که گفته شد، طبیعی است که بسیاری از نیروهای مترقی و آزادی خواه منطقه نگرانی جدی خود را از روند آتی این تحولات ابراز دارند. ما امیدواریم که مردم قهرمان و زجر کشیده فلسطین بتوانند، علی رغم دشواری های بسیار به خواست های برحق خود، و از جمله برپایی یک دولت مستقل فلسطینی دست یابند. حزب توده ایران همچنان از این مبارزات برحق و مبارزات دیگر خلق های منطقه برای پایان دادن به درگیری های نظامی و جنگ های خانمانسوز که در سه دهه گذشته، به نابودی صدها هزار انسان و از بین رفتن منابع اقتصادی موجود در کشورهای منطقه منجر گردیده است، حمایت می کند و همستکی عمیق خود را با این مبارزات اعلام می دارد. ما در عین حال سیاست های مخرب، مداخله گرانه و ماجراجویانه دولت جمهوری اسلامی و نیروهای وابسته به آن در منطقه را که هدفی جز ادامه تشنج، درگیری و خونریزی ندارد، محکوم می کنیم و معتقدیم که این سیاست ها در نهایت به منافع امپریالیسم و نیروهای افراطی ارتجاعی یاری می رسانند.

۲- تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در ایران

رفقای کرامی!

کشور ما سال پر جنب و جوش و پر تنش را پشت سر گذاشته است. بررسی روند این تحولات از تغییرات در درون حاکمیت، تشدید بحران اجتماعی، اقتصادی، تا بررسی اوضاع کنونی اپوزیسیون رژیم جمهوری اسلامی، برای تعیین برنامه مبارزاتی حزب در شرایط بسیار حساس کنونی از اهمیت ویژه ای برخوردار است، از اینرو در اینجا به بررسی برخی زمینه های اساسی می پردازیم.

یکی از مهم ترین رویدادهایی که در فاصله دو پلنوم کمیته مرکزی رخ داد برگزاری "انتخابات" ریاست جمهوری و نتایج آن بود. حاکمیت جمهوری اسلامی کارزار وسیعی را برای تشویق مردم به شرکت در این "انتخابات" که هدفی جز برکاماری مجدد هاشمی رفسنجانی به مقام ریاست جمهوری نداشت، سازمان دهی کرد. حزب توده ایران همگام با سایر نیروهای مترقی و آزادی خواه، از همان ابتدا اعلام کرد، که در کشوری که آزادی ها و حقوق دمکراتیک شهروندان چنین وحشیانه و خشن سرکوب می شود، ده ها هزار انسان به جرم دگر اندیشی و مخالفت با رژیم روانه زندان و شکنجه گاه می شوند و هزاران انسان بی گناه به جوخه های اعدام سپرده شده اند، نمی توان "انتخابات" آزاد برگزار کرد. ما در همان ابتدای کار اعلام کردیم: "از هم اکنون روشن است که این نمایش انتخاباتی، کوچکترین ارتباطی به مسایل عمده کشور و حتی کارنامه عملکرد رئیس جمهور کنونی نخواهد داشت و بار دیگر نام هاشمی رفسنجانی از صندوق های رای بیرون خواهد آمد ..." ("نامه مردم" شماره ۴۰۱، ۲۱ اردیبهشت ۱۳۷۲)

نگرانی سران حاکمیت از هرگونه ابراز مخالفت و نارضایتی وسیع مردم چنان بود، که شورای نگهبان از ۱۲۸ کاندیدای شرکت در ریاست جمهوری، ۱۲۴ نفر آنان را ناصالح تشخیص داد و از لیست کاندیداهای انتخاباتی حذف کرد. سیر برگزاری و شکست مفتضحانه حاکمیت در انتخابات علی رغم تبلیغات و حتی تهدیدات "ولی فقیه" نشان داد که پایگاه اجتماعی رژیم بیش از گذشته محدود شده است و اکثریت مردم برای نمایشات تبلیغاتی و تهدیدات رژیم کوچکترین اهمیتی قابل نیستند. این نخستین انتخابات تاریخ جمهوری اسلامی بود، که کاندیدای رژیم، نتوانست اکثریت آراء را بدست بیاورد. حتی براساس آمارهای رسمی وزارت کشور هاشمی رفسنجانی با کسب ۱۰ میلیون رای از نزدیک به ۳۵ میلیون واجدین شرایط، تنها ۳۰٪ آراء را به خود اختصاص داد و نزدیک به ۷۰٪ مردم عملاً به او و سران جمهوری اسلامی رای مخالف دادند.

به گمان ما نتیجه "انتخابات" ریاست جمهوری، نشانگر رشد نفرت و انزجار مردم از حاکمیتی است که در چهارده سال گذشته، ارمغانی جز جنگ،

گزارش هئیت اجرایی به پلنوم ...

خونریزی، سرکوب و اختناق برای کشور ما نداشته است. نتایج انتخابات همچنین به روشنی نشان داد که دوران برخی توهماقتشاری میانی جامعه و بخش هایی از بورژوازی کشور، خصوصاً بخش صنعتی، پیرامون "رفرم طلبی" و "اصلاح طلبی" هاشمی رفسنجانی و شرکاء بسر آمده است و ماسک فریب از چهره آنان کنار زده شده است. شرکت فعال هاشمی رفسنجانی در سرکوب خونین قیام مردم مشهد، شیراز و سایر شهرهای کشور در تابستان سال ۷۰، تشدید جدی بحران اقتصادی - اجتماعی کشور و تشدید فقر و محرومیت، بدنبال اعمال سیاست های "درهای باز" و "سپردن کار مردم به مردم" که در واقع همان سیاست حراج کشور و منابع طبیعی آن در خدمت به سرمایه داری تجاری است، از جمله علل عمده رشد جو ناراضی در اقشار مختلف جامعه است.

کارنامه هاشمی رفسنجانی، دولت او و حاکمیت جمهوری اسلامی در مجموع، کارنامه یک حکومت ورشکسته استبدادی است که برای ادامه شرایط موجود حاضر است به هر جنایت و عمل غیر انسانی دست بزند. آمار منتشر شده در روزنامه های مجاز کشور و ارزیابی هایی که از سوی بسیاری از کارشناسان اقتصادی و اجتماعی ارائه می شود اسناد گویایی در تأیید نظرات ماست. برای نمونه توجه رفا را به برخی از این آمار و ارزیابی ها جلب می کنیم.

به هنگام ارائه بودجه سال ۱۳۷۲، هاشمی رفسنجانی مدعی شد که کشور در دوران دولت او مشکلات پیشین، را پشت سر گذاشته و به شکل "معجزه آسای" به سمت شکوفایی اقتصادی می رود. هاشمی رفسنجانی در حالی چنین ادعایی را از پشت تریبون مجلس بیان می کرد، که برخی از وزراء و صاحب منصبان جمهوری اسلامی تصویر دیگری از اوضاع اقتصادی ایران ارائه می دادند.

و اما اجازه دهید تا به اختصار به نمونه هایی از سیاست های "معجزه آسای" رژیم اشاره کنیم: "تاکون برای طرح فولاد مبارکه اصفهان بیش از ۳/۵ میلیارد دلار و بالغ بر ۸۰۰ میلیارد ریال (که بخشی از آن ارزی بوده است) هزینه شده است و با وجود اینکه بیش از ۱۷ سال از تاریخ مطرح شدن آن می گذرد هنوز به مرحله بهره برداری قطعی نزدیک نشده است. تزیق منابع مالی هنگفتی که به این طرح شده هرگونه توجیه اقتصادی را از آن در ظرفیت فعلی گرفته و هزینه تولید مرتن محصول این مجتمع با توجه به سرمایه گذاری های صورت گرفته از منظر علمی خارج است..." (دکتر بهمن آرمان روزنامه رسالت ۶/۱۱/۷۱).

در حالیکه بسیاری از برنامه های عمرانی کشور به دلیل عدم حمایت دولت و نبود امکانات ارزی به محاق تعطیل کشانده شده است، سیاست های سرمایه گذاری رژیم، در چارچوب دستکاه اداری فاسد و بوروکراتیک کنونی عمدتاً به نابودی سرمایه های مملکت منجر می شود. بر اساس آمار های موجود در ده سال گذشته (تا سال ۱۳۶۷) نزدیک به ۵۰ میلیارد دلار در کشور سرمایه گذاری شده است که می بایست حداقل ۵ میلیارد دلار بازدهی داشته باشد، در حالیکه هیچ گونه بازدهی نداشته است. حتی دکتر عادل، رئیس بانک مرکزی نیز معترف است که اگر این "پول در بانک گذاشته می شد سود زیادی نصیب کشور می کرد." (رساله ۲۶/۱۰/۷۱).

آمارها و بردارهای دیگر اقتصادی عمق فاجعه را روشن تر می کند. بر اساس ارزیابی کارشناسان اقتصادی کشور تولید ناخالص سرانه ملی تا حدود ۵۰٪ کاهش یافته است و بازدهی بهره دهی نیروی انسانی نیز به همین میزان سقوط کرده است. (دکتر حسین عظیمی - مدارهای توسعه نیافتگی در اقتصاد ایران - نشر نی)

بیکاری که از علایم رکود جدی اقتصادی است تا مرز ۴ میلیون نفر افزایش یافته است و نیروی کار کشور به دلیل عدم امکانات لازم برای تعلیم و تربیت از بازدهی کمی در مقایسه با نیروی کار کشورهای پیشرفته جهان برخوردار است. بر اساس گزارش بایزید میدوخی مشاور سازمان برنامه و بودجه کشور از کل تعداد شاغلین بخش صنعت کشور که به یک میلیون و ۴۶۰ هزار نفر بالغ می شود و ۱۳/۲ درصد کل شاغلین کشور را تشکیل می دهد، ۳۴/۳ درصد شاغلین بخش صنعت بیسواد هستند؛ یعنی بیش از یک سوم شاغلین این بخش. و در کل شاغلین صنایع کشور تنها ۱/۳ متخصصان علوم، یعنی ۱۸۴۰۰ نفر متخصص علمی و فنی وجود دارد. نکته بسیار نگران کننده دیگر روند نابودی صنایع و واحدهای تولیدی کشور است. بر اساس آمار مندرج در برنامه پنجساله صنایع سنکین (۲۲-۱۳۶۸) نیروی انسانی در واحدهای تولیدی دولتی در بخش صنایع سنکین از ۷۳،۵۰۳ نفر در سال ۱۳۶۳ به ۶۴،۸۹۴ نفر در سال ۱۳۷۰ کاهش یافته است. در کل بر اساس ارزیابی های موجود جمع شاغلین در کارهای تولیدی کشور به کمتر از ۶٪ کل جمعیت تنزل یافته است. (اقتصاد ایران بحران ها و چشم اندازها -

"ایران فردا" - شماره ۴).

سیاست واگذاری واحدهای تولیدی به "مردم" و یا به عبارت دیگر خصوصی کردن برخی از واحدهای تولیدی که در اختیار دولت بوده است، نتایج فاجعه باری برای کشور در بر داشته است. این سیاست بر خلاف ادعای رژیم حتی نتوانسته است سرمایه گذاران داخلی را به شرکت در این برنامه ترغیب کند. بیلان این برنامه از زبان روزنامه رسالت چنین است: "طی سال های ۶۸، ۶۹ و ۷۰ دولت تصمیم به واگذاری بیش از ۳۰۰ واحد تولیدی گرفت ولی فقط ۱۴ شرکت موفق ورود به بازار بورس شدند." (روزنامه رسالت - ۲۱/۷۱/۷۱). یکی دیگر از مشکلات جدی و نگران کننده ای که کشور ما با آن دست بگریبان است، متوقف شدن تولیدات داخلی و ورشکستگی کامل مالی دولت کنونی است. ورود بی رویه کالا، و خرج درآمدهای دولتی از محل فروش نفت در دو سال آینده، کشور را با بحران جدی مالی روبرو کرده است. اوضاع مالی دولت چنان وخیم و غیر قابل اعتماد است، که اکثریت بانک های بین المللی از پذیرفتن اعتبارات ارزی باز شده توسط بانک های ایران خودداری می کنند. بر اساس گزارش رئیس کمیسیون برنامه و بودجه جمهوری اسلامی "زمانی که آقای هاشمی رفسنجانی ریاست جمهوری را به عهده گرفتند، ۱۲ میلیارد دلار تعهدات خارجی از دولت قبلی وجود داشت طی سال های اخیر ۱۸ میلیارد دلار هم مربوط به فاینانس و یوزانس اضافه شد... علت صعود بدهی ارزی ایران که پیش بینی می شود در دوسال آینده به ۵۰ میلیارد دلار برسد، سیاست دولت کنونی در ورود بی رویه کالا و پیاده کردن برنامه اقتصادی در جهت تامین بورژوازی دلال - انکلی و تجاری کشور است. بر اساس گزارش دکتر عادل رئیس بانک مرکزی در سال ۱۳۷۰ بیش از ۲۸ میلیارد دلار واردات به کشور صورت گرفته است که تنها ۵ میلیارد دلار آن از طریق بازار آزاد تامین شده است و بقیه آن را دولت تامین کرده است. این در حالی است که کل درآمد ارزی دولت در همان سال حدود ۱۸ میلیارد دلار برآورد شده است. ادامه این سیاست نه تنها کسری موازانه ارزی را شدیداً افزایش می دهد، بلکه ورود این چنینی کالاهای خارجی، بازار تولیدات داخلی را نیز با مشکلات جدی روبرو می کند. سیاست های اقتصادی دولت و خصوصاً سیاست آزاد سازی نرخ برابری ارز، و حذف تدریجی سوبسید ها، بدون اتخاذ پیش بینی های جدی و لازم برای جلوگیری از رشد شدید قیمت ها و نزول چشمگیر درآمد خانواده ها، در ماه های اخیر مشکلات معیشتی مردم را دوچندان کرده است. بر اساس آخرین برآوردها نرخ تورم که قرار بود طی برنامه پنجساله اقتصادی از ۲۸/۵٪ به ۸/۹٪ نزول پیدا کند، تا سه برابر افزایش یافته است و بنا به نظر برخی کارشناسان اقتصادی در شش ماه دوم سال جاری به ۷۰٪ و با همین شتاب تا یکسال دیگر به ۱۸۰٪ خواهد رسید. رکود اقتصادی و کاهش تولید، درآمد سرانه کشور در سال های اخیر را مرتباً (به قیمت ثابت) در مقایسه با سال های گذشته کاهش داده است و هم اکنون حدود ۷۰۰ دلار در سال پیش بینی می شود. (از این مبلغ ۲۵۰ دلار مربوط به درآمد نفت است - "ایران فردا" شماره ۴).

حتی مشاور آقای رفسنجانی، مهندس الویری، نیز بانگرازی از روند این تحولات می گوید: "در سال ۱۳۷۰ دریافت ارزی کشور حدود ۱۸/۶ میلیارد دلار، تولید ناخالص ملی ۱۱،۷۱۶ میلیارد ریال (به قیمت ثابت سال ۶۱) و حجم نقدینگی ۲۸،۶۲۹ میلیارد ریال بوده است. مقایسه اعداد بالا نشان می دهد در حالی که تولید کشور در سال ۱۳۷۰ کمتر از سال ۱۳۵۵ بوده است حجم نقدینگی حدوداً ۱۸ برابر شده است..." (روزنامه اطلاعات ۲۶/۱۰/۷۱).

به عبارت دیگر در حالی که بخش عمده صنایع و واحدهای تولیدی کشور روند نزولی و نابودی را طی کرده اند، درآمد واقعی مردم بشدت کاهش یافته است و بیکاری و تورم بیداد می کند، بخش بسیار کوچکی از جامعه، حاکمان کنونی، وابستگان و نزدیکان آنان و بورژوازی تجاری - انکلی ایران هزارها میلیارد ریال بر ثروت خود افزوده است. روند تخریب همه عرصه های اساسی جامعه ما را فرا گرفته است، از آموزش و بهداشت گرفته تا مسکن، جامعه ما بسرعت روند نابودی تدریجی را طی می کند. رژیم نه تنها زندگی را برای نسل کنونی دشوار، طاقت فرسا و زجرآور کرده است، بلکه با اتخاذ سیاست های ضد مردمی و ضد ملی آینده نسل های جوان کشور را تیره و تار کرده است. فقر و محرومیت شدید و نبود حداقل امکانات زیستی ایران را به زندان بزرگی برای میلیون ها ایرانی بدل کرده است. براساس آمار منتشره از سوی مرکز آمار در حالیکه ۳٪ جمعیت از یک رفاه نسبی برخوردار است، بیش از ۴۵٪ از خانواده های کشور یعنی حدود ۲۶ میلیون نفر از شهروندان، از درآمدی زیر حد نصاب تعیین شده برای فقر، یعنی، ۶۰ هزار تومان در سال برای خانواده های شهری و ۴۵ هزار تومان در سال برای خانواده های روستایی برخوردار هستند. فقر و محرومیت شدید میلیون ها انسان را به زندگی در حاشیه شهرها، گوشه خیابان ها و زندگی آلونک نشینی کشانده است. هم اکنون بر اساس گزارش مدیر کل عمران و مسکن وزارت تعاون بیش از ۲۳/۵٪ از خانواده های سراسر کشور، با جمعیتی حدود ۱۲ میلیون نفر فاقد

گزارش هئیت اجرایی به پلنوم...

مسکن شخصی هستند. فقر و محرومیت از سوی دیگر مشکلات عظیمی را بر سر راه تعلیم و تربیت نسل جوان کشور بوجود آورده است. سیاست خصوصی ساختن مدارس و پشت کردن به قول و قرارهای سال های نخست انقلاب و مندرج در قانون اساسی پیرامون تحصیل رایگان و اختصاص بودجه بسیار ناچیزی از سوی دولت به امر آموزش در چند سال اخیر نتایج اسفباری دربر داشته است. بر اساس گزارش روزنامه جمهوری اسلامی ۱ از ۱۸ میلیون کودک واجب التعلیم در سال ۱۳۷۱، حدود ۴ میلیون نفر آنان فاقد امکانات مدرسه رفتن هستند. بودجه سرانه هر دانش آموز در سال ۱۳۵۷ بالغ بر ۱۸۳۳۱ ریال بود که در سال ۱۳۷۰ به ۸۳۱۴ ریال کاهش یافت. اگر این رقم را به دلار محاسبه کنیم در سال ۱۳۵۷ رقم سرانه هر دانش آموز ۲۶۰ دلار و در سال ۱۳۷۰ با توجه به نرخ دلار شناور کمتر از ۶ دلار بوده است... (روزنامه جمهوری اسلامی ۱۶/۱/۷۱).

چنین است کارنامه فعالیت های "معجزه آسای" دولت رفسنجانی که قرار است شکوفایی اقتصادی، و عدالت اجتماعی را در کشور ما برقرار کند.

رفقای گرامی!

آنچه که در بالا خلاصه وار پیرامون اوضاع اقتصادی - اجتماعی کشور گفته شده، زمینه های عینی رشد و نارضایتی توده ها از رژیم کنونی را تشکیل می دهد. در بستر چنین روندی است که ما در سال گذشته از یک سو شاهد اوج گیری مخالفت ها و زدوخوردهای پراکنده توده های جان به لب، کارگران و زحمتکشان در شهرهای مختلف کشور، از جمله اعتصاب کارگران نساجی بهشهر (در بهمن ماه)، اعتراض ها و برخوردهای کارگران تراکتور سازی تبریز (فروردین ماه) و اعتصاب کارگران نخبان اصفهان (در شهریور ماه) بودیم، و از سوی دیگر سران رژیم هراسناک از عاقبت کار، اقدامات سرکوبگرانه خود را تشدید کردند. یورش به مطبوعات مخالف زیر عنوان "مبارزه با تهاجم فرهنگی"، تشدید جو فشار بر زنان و روشنفکران کشور زیر عنوان "مبارزه با منکرات" و یورش به برخی از نیروهای مذهبی دگراندیش، از جمله یورش به خانه آیت الله منتظری و دستگیری تعدادی از طرفداران او، از مظاهر اعمال چنین سیاست هایی بوده است. برای آنکه بتوانیم ارزیابی دقیق تری از چگونگی روند این تحولات و سیاست های کنونی حاکمیت ارائه دهیم، ضروری است تا خلاصه وار به برخی تغییرات در درون و پیرامون حاکمیت جمهوری اسلامی اشاره کنیم.

در شرایط حاضر دو نیروی عمده در درون حاکمیت جمهوری اسلامی وجود دارد. این دو گروه علی رغم برخی اختلافات جزئی در عمده ترین مسایل، از جمله سرکوب آزادی ها و حقوق دموکراتیک، خصوصاً سرکوب خونین نیروهای اپوزیسیون، پیاده کردن سیاست اقتصادی "درهای باز" که چیزی جز سیاست تبدیل ایران به یک کشور هرچه بیشتر وابسته به مواد مصرفی خارجی و فروش یا به تعطیل کشاندن صنایع و تولیدات داخلی نیست، و حفظ ساختار قرون وسطایی کنونی - یعنی حفظ "ولایت فقیه" که در تضاد آشکار با دموکراسی و حاکمیت مردم است، توافق نظر دارند. ائتلاف این دو نیرو در جریان برگزاری "انتخابات" چهارمین مجلس شورای اسلامی بر پلاتفرم دفاع از "ولایت فقیه" و حذف و سرکوب هرگونه صدای مخالفتی، خصوصاً نیروهایی که در درون مجلس با برنامه های اقتصادی مورد نظر این دوجناح مانند، از بین بردن سوبسیدها، شناور کردن نرخ ریال در مقابل ارزهای خارجی و خصوصی کردن صنایع تولیدی و خدمات کشور زیر لوای "سپردن کار مردم به مردم" مخالفت می کردند، نشانگر یک چرخش مهم در ترکیب حاکمیت جمهوری اسلامی پس از خمینی بود. با حذف گروه مسلمانان "رادیکال" از حاکمیت، گروه "رسالت" و یا بهتر بگوئیم همان گروه حجتیه که زمانی خمینی آن را منحل کرد، به عمده ترین نیروی درون حاکمیت جمهوری اسلامی بدل شد. هم اکنون نیروهای طرفدار این جناح اکثر ساختارهای اساسی حاکمیت جمهوری اسلامی از "ولایت فقیه" تا شورای نگهبان، مجلس شورای اسلامی، و قوه قضایی کشور را در اختیار خود گرفته اند. تنها بخش عمده حاکمیت که هنوز بر سر ترکیب آن اختلاف نظر وجود داشته و دارد، ترکیب هئیت دولت است که عمدتاً در اختیار نیروهای نزدیک به رفسنجانی قرار دارد. برگزاری ششمین "انتخابات" ریاست جمهوری و نتایج فاجعه بار آن برای رفسنجانی، فشار جناح "رسالت" برای داشتن سهم بیشتری در ترکیب هئیت دولت را بیشتر کرد. ما به موقع خود پیرامون این روند نوشتیم:

"تخریم وسیع "انتخابات" از سوی اکثریت مردم، آراء بسیار کم رفسنجانی و آراء ۴ میلیونی احمد توکلی نماینده جناح "رسالت" در مجموع موقعیت رفسنجانی را در درون حاکمیت تضعیف کرده است. فشار گروه "رسالت"

برای کنترل بیشتر بر روی دولت و خصوصاً بدست گرفتن وزارتخانه های کلیدی از یک سو و فشار برای پاکسازی عوامل "لیبرال منش" مانند آقای حبیبی معاون ریاست جمهور از سوی دیگر تصویر نسبتاً دقیقی از ماهیت برخوردها و زدوبندهای پشت پرده برای تعیین کابینه جدید بدست می دهد... پست های معاونت ریاست جمهور، وزارت امور خارجه، وزارت کشور، وزارت صنایع، وزارت نفت و وزارت راه و ترابری از جمله پست هایی است که بر سر تعیین وزرای آن درگیری های شدیدی ... در جریان است.... ("نامه مردم" شماره ۴۰۶ - ۲۹ تیرماه ۱۳۷۲).

جناح اکثریت مجلس وابسته به گروه "رسالت" از قبل تهدید کرده بود، که در صورتیکه خواست های آنان پیرامون ترکیب کابینه مورد قبول واقع نشود، به آن رای اعتماد نخواهد داد. تلاش های این گروه با مانورهای رفسنجانی برای حفظ ترکیبی که او بتواند آنرا در کنترل خود داشته باشد، روپرو کردید. بر اساس گزارش متعددی که از سوی مفسران غربی، به نقل از محافل نزدیک به رفسنجانی در مطبوعات خارجی درج شد، رفسنجانی برای حفظ یک چارچوب قابل قبول، گروه "رسالت" و "ولی فقیه" را تهدید به استعفاء و "مراجعه" به مردم کرده بود. آنچه روشن است این است که گروه "رسالت" سرانجام پذیرفت که در شرایط فعلی به "حفظ رفسنجانی" نیازمند است و لذا ضروری است تا در مورد ترکیب کابینه با او به توافق برسد. ما به موقع خود در این مورد نوشتیم: "ترکیب کابینه جدید پیش از اعلام، با دقت بی نظیری از سوی روزنامه جناح حاکم بر جمهوری اسلامی، یعنی روزنامه "رسالت" پیش بینی شده بود، که این مسئله نشانگر توافق حداقل دوجناح پیش از اعلام کابینه جدید می باشد. حفظ چارچوب کلی کابینه و تغییرات نسبتاً کم آن نشانگر تصمیم رفسنجانی و حاکمیت جمهوری اسلامی در ادامه سیاست هایی است که در پنجسال گذشته به پیش برده شده است..." ("نامه مردم" - شماره ۴۰۸ - ۲۶ مرداد ماه ۱۳۷۲).

ما در این ارزیابی بر این نکته مهم و اساسی تاکید کردیم: "مردم کشور ما مدتهاست که به این درک رسیده اند که سردمداران جمهوری اسلامی همه "سروته یک کرباس" هستند و نمی توان امیدوار بود که جابجایی هایی از این دست کوچکترین تغییر جدی در اوضاع کنونی کشور ایجاد کند..." (هماچا)

سئوالی که در اینجا باید به آن پرداخت این است که اگر در خطوط کلی سیاست ها میان این دوجناح توافق وجود دارد، پس زمینه و سرچشمه اختلافات از کجا ناشی می شود و حول چه مسایلی دور می زند. به گمان ما مسایل عمده مورد اختلاف، اکثراً ماهیت روئینایی دارند. رفسنجانی، اکنون، نمایندگی بورژوازی بورکراتیک- انگلی نوپای ایران را بر عهده گرفته است، که اکثراً در خارج تحصیل کرده اند و در سال های پس از انقلاب در دستگاه اداری جمهوری اسلامی با سوء استفاده های کلان، از موقعیت مالی و اجتماعی ممتازی بهرمنند شده اند. این بخش از حاکمیت، اکثراً از نیروهایی تشکیل می شود که خواهان استقرار یک جمهوری "اسلامی" که با معیارهای مورد پذیرش غرب هم خوان باشد، هستند. این گروه در مجموع علاقمند به فشار بیش از حد پیرامون "اعمال حجاب"، و سیاست های ماجراجویانه "صدور انقلاب" به منطقه نیست و در ماه های اخیر با اعزام ولایتی به کشورهای عربی خلیج فارس سعی در بهبود و عادی سازی روابط داشته است. این بخش از حاکمیت ادامه حیات جمهوری اسلامی را در کرو برخی تغییرات سطحی، "رقیق تر" کردن شکل و شمایل "اسلامی" رژیم و پیاده کردن یک سیاست "پراگماتیستی" در عرصه خارجی می داند. نامه سرکشاده رجایی خراسانی (نماینده سابق ایران در سازمان ملل) پیرامون ضرورت بازسازی هرچه سریعتر روابط با آمریکا، که بازتاب گسترده ای در مطبوعات مجاز جمهوری اسلامی پیدا کرد، بخشی از تلاش های این گروه در راه خارج کردن جمهوری اسلامی از انزوای سیاسی است. این برنامه ها تا به امروز با توجه به موضع گیری های بقیه حاکمیت، از جمله "ولی فقیه" به موفقیت های مورد نظر دست نیافته است. گروه "رسالت"، که گروه حاکم بر جمهوری اسلامی است نماینده قشری ترین و عقب مانده ترین نظریات "اسلامی" در جامعه ما است. این گروه خواهان حفظ روابط سنتی - "اسلامی"، محدود کردن شدید آزادی های فردی، اعمال خشن سیاست حجاب، و کنترل شدید رادیو تلویزیون و مطبوعات بر اساس "معیارهای اسلامی" است. این گروه از نظر طبقاتی نماینده بورژوازی بزرگ تجاری کشور و زمینداران بزرگ است و کوچکترین علاقه ای به راه اندازی صنایع و کار تولید داخلی ندارند. بخش عمده فعالیت اقتصادی این قشر خرید و فروش اجناس و کالاهای وارداتی، زمین خواری و دلالی است.

روزنامه "سلام"، ارکان نیروهای اسلامی "رادیکال"، نیز اختلافات موجود در درون حاکمیت را چنین توصیف می کند: "واقعیت آن است که در انتخابات مجلس چهارم هر دو گروه جناح راست (محافظه کار و لیبرال) از

بررسی کوتاهی از تغییر و تحولات در میان نیروهای اپوزیسیون

رفقای عزیز

ما در یکسال گذشته شاهد فعل و انفعالات مشخصی در میان نیروهای اپوزیسیون رژیم جمهوری اسلامی بوده ایم، که توجه به آنها برای تعیین سیاست آتی حزب در این زمینه حائز اهمیت است.

تحولات سریع و مهم کشور، تعمیق بحران سیاسی، اقتصادی و این حقیقت که حکومت فعلی علی رغم همه ادعاهای سران آن، نمی تواند یک رژیم آینده دار و با ثبات باشد، بسیاری از نیروهای سیاسی کشور را به درک این واقعیت رسانده است که می بایست هرچه سریعتر زمینه های ایجاد یک ائتلاف وسیع مردمی را بی ریزی کرد. برگزاری ششمین انتخابات ریاست جمهوری پدیده مثبت و جالبی در مبارزات سال های اخیر علیه رژیم جمهوری اسلامی بود. تحریم وسیع این انتخابات از سوی همه نیروهای آزادی خواه نشان داد که در صورت مبارزه مشترک و انتخاب شعار و تاکتیک صحیح مبارزاتی می توان به نتایج و پیروزی های چشمگیر دست یافت.

فعال شدن نیروهای ملی گرا در درون کشور، در چارچوب فعالیت های نهضت آزادی، حزب ملت ایران و سایرین، از تحولات مهم در این طیف از نیروهای اپوزیسیون محسوب می شود. درک این موضوع که نمی توان با رژیم "ولایت فقیه" به توافق رسید و باید در مقابل زورکوبی، فشار و اختناق مقاومت کرد، مواضع این نیروها در درون کشور را در تقابل بیش از پیش با حاکمیت قرار داده است. این نیروها از اعتبار سیاسی و اجتماعی جدی در جامعه ما برخوردار هستند و می توانند در صورت اتخاذ سیاست های درست در جهت آزادی و ائتلاف نیروها نقش موثری ایفا کنند. حزب ما می بایست بیش از گذشته به فعالیت های سازمانی و مبارزات سیاسی این نیروها توجه ویژه مبذول دارد.

از دیگر نیروهایی که در سال گذشته دستخوش تحولات جدی بوده اند، باید از سازمان مجاهدین خلق ایران نام برد. سازمان مجاهدین در سال گذشته از تغییر ناکهانی رهبری خود به صلاح دید مریم رجوی و تأیید مسعود رجوی، تا تاسیس "مجلس ایران"، برگزیدن آرم "شیر و خورشید"، و روند "اسلام زدایی و رو آوردن به ملی گرایی" تا تقسیم پست های دولت آینده ایران از نخست وزیر تا رئیس جمهور، فعالیت های گوناگونی را سازمان دهی کرده است. به گمان ما همه این برنامه ها حاکی از تعمیق و ژرفش یک درک غیر دموکراتیک، انحصارگرایانه در درون رهبری این سازمان می باشد. ما در گذشته آشکارا نگرانی خود را از چنین روندی ابراز داشتیم و اعلام کردیم، که کسانی که از هم اکنون برای هیچکس و هیچ نیرویی به غیر از خود حق حیات و فعالیت قائل نیستند و برای همه خط و نشان کشیده می کنند، و تمامی اپوزیسیون ایران را چنین کستاخانه (از نیروهای ملی تا حزب توده ایران، بجز مجاهدین خلق) "زایده، همکار و همدست رژیم خمینی" می دانند (نگاه کنید به مصاحبه رادیو تلویزیونی مسعود رجوی - روزنامه مجاهد شماره ۳۰۰ - ۳ خرداد ۱۳۷۲)، نمی توانند به آزادی اعتقاد عمیق و جدی داشته باشند. چنین عملکردی که در واقع خواهان تعویض رژیم "ولایت فقیه" با رژیمی است که "قائد اعظم" آن مسعود رجوی، رئیس جمهورش "مریم رجوی و اعضای "مجلس و دولتش"، انتصاب شدگان مسعود رجوی باشند، تنها حکایت از یک کیش شخصیت بیمارگونه و عقب مانده، که بر مدل کشور میزبان سازمان مجاهدین خلق ایران، عراق، بنا شده است، می کند و بدیهی است که نمی تواند مورد تأیید حزب ما و یا هیچ نیروی آزادی خواه دیگری قرار گیرد.

رفقا!

اجازه دهید تا در اینجا مختصراً به برخی ارزیابی هایمان در مورد سایر نیروها نیز اشاره کنیم.

نیروهای هوادار سلطنت مشروطه، از جمله نیروهایی هستند که با گذشت زمان، بیش از پیش ماهیت حقیقی و ضد دموکراتیک خود را به نمایش می گذارند. آنچه که از لابلای صفحات روزنامه های این نیروها و سخنرانی های سران آن می توان دریافت، تنها آرزوی بازگشت گذشته و احیای همان شرایطی است که در طول بیش از بیست و پنج سال آزادی، عدالت و امنیت را از مردم ما دریغ کرد و اجازه داد تا منابع ملی کشور ما به غارت برده شود و میلیاردها دلار ثروت مردم محروم ایران به حساب های شخصی سردمداران رژیم سلطنتی سرانبر شود. حزب ما معتقد است که انقلاب بهمن ۵۷ یک انتخاب تاریخی بود که مردم ما با فداکاری عظیم و آگاهانه به جان

گزارش هئیت اجرایی به پلنوم ...

هول حذف جناح چپ در دیک وحدت افتادند. اما وقایع نشان داد که در این دیک تا سر حد ذوب شدن در یکدیگر نجوشیدند... شعار "مخالف هاشمی، مخالف رهبر است، مخالف رهبری، مخالف پیغمبر است" متعلق به همین دوران ماه عسل است... اما چندی نگذشت که در انتخابات ریاست جمهوری به سادگی تعویض لباس، این شعار استراتژیک را متعلق به دوران خاصی قلمداد کرد... (روزنامه "سلام" ۵ مردادماه ۱۳۷۲).

این ارزیابی به موضوع دیگری نیز اشاره دارد که توجه به آن برای ما حائز اهمیت است. روابط جناح رفسنجانی و جناح "رسالت" در حال تغییر و تحول است. جناح "رسالت" در برنامه دراز مدت خود، از هم اکنون جمهوری اسلامی بدون رفسنجانی را در نظر دارد. اینکه، آیا این دو جناح خواهند توانست بر اختلافات و مشکلات فی مابین خود غلبه کرده و به "وحدت کلمه" دست یابند، موضوعی است که آینده نه چندان دور به آن پاسخ قطعی خواهد داد. به گمان ما تجربه چهارده سال گذشته، روندی خلاف این امکان را تصویر می کند. روند حاکم در درون حاکمیت جمهوری اسلامی، همواره روند پاکسازی نیروها و محدود تر شدن پایگاه اجتماعی و سیاسی حاکمیت بوده است. اتفاقی نیست که امروز بخش عمده ای از نیروهای اسلامی، که در انقلاب نقش اساسی را ایفاء کردند، به نحوی از صحنه سیاسی کنار گذاشته شده اند، نابود شده اند و یا در انزوا و تبعید سیاسی بسر می برند.

بازنده اصلی فعل و انفعالات دو سال اخیر در جمهوری اسلامی جناح "رادیکال" رژیم و یا همان نیروهای موسوم به "خط امام" است. با حذف این نیروها که زمانی اکثریت مجلس شورای اسلامی را تشکیل می دادند، آخرین نمایندگان خرده بورژوازی سنتی ایران نیز از درون حاکمیت جمهوری اسلامی پاکسازی شد. دستگیری و زندانی شدن برخی از چهره های سرشناس این گروه مانند اصغر زاده و عبدی سردبیر روزنامه "سلام" بار دیگر ماهیت ضد دموکراتیک و غیر انسانی برخورد سران رژیم با نیروهای دگراندیش، چه مذهبی و چه غیر مذهبی را، نشان می دهد.

مواضع انتقادی این گروه نسبت به حاکمیت که تاکنون در نشریات آنها انعکاس یافته است، نقش موثری در تصویر کردن گوشه هایی از حقایق اسفناک زندگی مردم را ایفاء کرده است. این افشاکری از یک سو خشم شدید حاکمان کنونی را برانگیخته است و از سوی دیگر موقعیت اجتماعی این گروه را تقویت کرده است.

این نیروها، علی رغم مخالفت با حاکمیت، تاکنون هیچگونه مرزبندی جدی با استبداد و بی عدالتی نکرده اند. امیدواری این نیروها، مصالحه و همزیستی مسالمت آمیز با حاکمیت، چه به مثابه یک نیروی پیرامونی آن و چه به مثابه یک نیروی اپوزیسیون مجاز در درون کشور بوده است. به گمان ما تا روزی که این نیروها مواضع خود را در مقابل مسایل کلیدی مانند آزادی های فردی - اجتماعی، آزادی احزاب و سازمان های صنفی و سیاسی و محکوم کردن آشکار سرکوب و اختناق اعلام نکرده اند، نخواهند توانست خود را از وضعیت و موقعیت کنونی، به مثابه زایده رژیم که دیر یا زود جراحی خواهد شد، خلاص کنند. تمکین این نیروها به "ولی فقیه" و مسئله "ولایت فقیه"، علی رغم موضع گیری های متفاوت آنها در جریان برگزاری انتخابات مجلس چهارم، و "رقیق تر" شدن موارد انتقادی در روزنامه "سلام" در ماه اخیر، نشانگر عقب نشینی این نیروها در مقابل استبداد است. تجربه سال های اخیر نشان داده است که نمی توان سیاست "یک پام و دو هوا" را دنبال کرد. یا باید به استبداد تسلیم شد و به همکاری با آنها پرداخت (مانند سال هایی که این نیروها به مثابه بخشی از حاکمیت چنین کردند) و یا باید به صفوف نیروهای اپوزیسیون و مخالف رژیم "ولایت فقیه" پیوست. راه سومی وجود ندارد.

از این مجموعه چنین بر می آید که حاکمیت جمهوری اسلامی، پایگاه اجتماعی وسیعی را که در ابتدای انقلاب نمایندگی می کرد، به کلی از دست داده است و اکنون تنها نماینده بخش کوچکی از جامعه ماست. اوج گیری بحران فزاینده اقتصادی، تشدید محرومیت و فقر از یک سو و تشدید بی قانونی، نا امنی و استبداد از سوی دیگر شرایط انفجاری را در کشور ما ایجاد کرده است. در چنین شرایطی حرکت آگاه و هدفمند نیروهای مترقی و آزادی خواه و ایجاد زمینه های عینی و ذهنی لازم برای بی ریزی شالوده های یک ائتلاف وسیع و فراگیر، بی شک نقش کلیدی و تعیین کننده ای در سرنوشت آینده میهن ما خواهد داشت. رژیم کنونی ماهیتاً قادر به ایجاد ثبات، رفاه و امنیت در کشور نیست و از این رو دیر یا زود بدست توانمند مردم میهن ما به زیاله دان تاریخ سپرده خواهد شد.

پیام حزب کمونیست عراق

به کمیته مرکزی حزب توده ایران

رفقای عزیز!

کمیته مرکزی حزب کمونیست عراق کرم ترین دروهای خود را به مناسبت پنجاه و دومین سالگرد تاسیس حزب توده ایران به شما و همه اعضا و هواداران حزب تان تقدیم می دارد. از دوم اکتبر سال ۱۹۶۱، حزب شما همواره به آرمان های طبقه کارگر و زحمتکش ایران وفادار بوده است و در راه تحقق حقوق آنان علیه ارتجاع داخلی و امپریالیسم رزمیده است. مبارزه و فداکاری قهرمانانه حزب، شما را به یک نیروی انقلابی اصیل، ملی و عمیقاً ریشه دار در وجدان مردم کشورتان تبدیل کرده است. میهن دوستی و وفاداری حزب شما به حقوق زحمتکش، حزب توده ایران را به یکی از آماج های مهم حملات و یورش های نیروهای ارتجاعی بدل کرده است. ولی تمامی این نقشه های شیطانی برای خارج کردن حزب شما از صحنه سیاسی کشور تاکنون با شکست روبرو شده است و در آینده نیز شکست خواهد خورد و حزب توده ایران علی رغم دشواری های فراوان و شرایط بغرنج به مبارزه خود ادامه خواهد داد.

کمیته های عراق همواره با افتخار به روابط تاریخی و برادرانه میان دو حزب ما نگاه می کنند. ما در حالیکه همبستگی خلل ناپذیر و حمایت همه جانبه خود را از شما اعلام می داریم، از حزب شما به خاطر حمایت پیکر از مبارزه حزب کمونیست عراق و مردم عراق علیه رژیم دیکتاتوری صدام حسین، برای یک عراق آزاد صمیمانه سپاسگزاریم. در آستانه برگزاری پنجمین کنفرانس ملی حزب کمونیست عراق، ما همچنان مصممیم که روابط برادرانه میان دو حزب را هرچه بیشتر گسترش دهیم. ما برای حزب توده ایران در مبارزه قهرمانانه اش موفقیت آرزو مندیم.

کمیته مرکزی حزب کمونیست عراق
اوایل اکتبر ۱۹۹۳

سپاس

به مناسبت پنجاه و دومین سالگرد تاسیس حزب توده ایران پیام های زیادی از سوی احزاب کارگری و کمونیستی سراسر جهان به دبیرخانه حزب رسید که "نامه مردم" تلاش کرد تا در چندین شماره اخیر آنها را به چاپ برساند. از آنجا که، روزنامه قادر نیست تا تمامی پیام ها را انعکاس دهد. ما ضمن عذر خواهی از احزابی که پیام آنها در روزنامه درج نکردید، از این همبستگی، صمیمانه سپاسگزاریم.

نمایند. سرکوب خونین حقوق خلق های کشور، بی عدالتی هایی که در طی دهه ها علیه خلق های کرد، آذری، بلوچ، ترکمن و عرب ایران روا شده است و آنان را از زبان، آداب و فرهنگ ملی شان محروم کرده است واقعیتهایی است که نمی توان بر آن چشم بست. حزب ما همچنان با تمام قوا برای ایجاد یک جمهوری فدرال که در آن حقوق ملی خلق های ایران در چارچوب یک ایران آزاد و مستقل تحقق یابد، مبارزه می کند.

رفقای کرامی

علی رغم تلاش های گوناگونی که در سال های گذشته انجام گرفته است، نیروهای اپوزیسیون تا به امروز نتوانسته اند یک مرکز واحد برای سازماندهی مبارزه علیه رژیم "ولایت فقیه" ایجاد کنند. اختلافات دیدگاهی، تاکتیکی و استراتژیک، در کنار بی باوری برخی از نیروها به اصول و روابط دموکراتیک در رابطه با سایر نیروها، از جمله عوامل ترمز کننده در راستای رسیدن به یک ائتلاف وسیع بوده است.

اپوزیسیون تا بحال نتوانسته است به یک شعار و برنامه مشترک در مبارزه علیه استبداد دست پیدا کند. گروهی خواهان سرنگونی فوری رژیم هستند، گروهی نظر استحاله را ارائه می دهند و دنبال راه حل های "مسالمت آمیز" می باشند و برخی نیز پیشنهاد مذاکره با رژیم را برای "اشتی ملی" ارائه می دهند. بدیهی است که هر نیرویی بر اساس درک و ارزیابی خود از شرایط، شعار و برنامه خود را صحیح ترین و اصولی ترین راه مبارزه برای تغییر اوضاع اسف بار و نجات کشور از بن بست کنونی می داند. پلنوم دوم کمیته مرکزی مفصلاً نظرات خود را پیرامون شعار حزب "زنده باد آزادی، صلح و عدالت اجتماعی، طرد باد رژیم" ولایت فقیه" و تفاوت آن با سایر شعارها طرح کرد و ارکان مرکزی حزب نیز در این باره بحث های مفصلاً ارائه داده است که تکرار آنها در اینجا ضروری نیست. به نظر ما موضوع قابل توجه اپوزیسیون این است که اگر در شرایط وجود چنین طیف وسیعی از نظرات، همه بر اعتقادات خود پا فشاری کنند و انعطاف نشان ندهند، چگونه می توان به یک راه حل مشترک دست یافت. در تمامی تلاش هایی که تاکنون انجام گرفته است، هدف عمده مذاکره کنندگان "قبولاندن" نظر خود به طرف مقابل و تحمیل "مهر و نشان" سازمانی بر سیمای همکاری و ائتلاف مورد نظر بوده است. چنین روشی میان گروه های "چپ"، "راست" و "میانه رو" در ده سال گذشته بارها امتحان شده است و هربار نیز با شکست روبرو گردیده است. حزب توده ایران بر این عقیده است که نیروهای سیاسی مختلف با حفظ نظرات و عقاید خود می توانند با انعطاف بیشتر و با قبول اصل مذاکره برای رسیدن به راه حل مشترک و نه مذاکره به قصد تحمیل عقاید، فعال تر از گذشته پیرامون ایجاد یک ائتلاف وسیع به مشارکت و همکاری برخیزند.

پذیرفتند و دیگر حاضر نیستند با تحمل این همه مصایب به آن دوران بازگرداند.

نیروهای هوادار سوسیالیسم نیز دستخوش تحولات مهمی بوده اند که اشاره به آنها ضرور است. که تحولات بزرگ سال های اخیر، تغییرات مهمی را در صفوف نیروهای هوادار سوسیالیسم ایجاد کرده است. با گذشت زمان ماهیت این تغییرات و جهت آنها روشن تر می شود. طیف هایی از جنبش چپ کشور، با توجه به تحولات کشورهای سوسیالیستی، بخش های عمده ای از اعتقادات گذشته خود را در طوفان حوادث سال های اخیر، به کنار گذاشته اند و در جهت ایجاد یک جنبش "سوسیال دموکراتیک" از نوع احزاب سوسیال دموکرات اروپایی کام بر می دارند. با گذشت زمان شعارها و برنامه های سوسیالیستی، عدالت جویانه، ضد استثماری و ضد استعماری این نیروها رنگ باخته و نظریه ایجاد نظام "دموکراتیک" در چارچوب سرمایه داری جای آنرا می گیرد. این نظریه، که در هفت دهه گذشته بارها در کشورهای اروپایی مختلف به آزمایش گذاشته شده است، نتیجه ای جز حفظ نظام نابرابر و بیمار سرمایه داری نداشته و در آینده نیز نخواهد داشت. به گمان ما تعویض هویت فلسفی، اقتصادی و سیاسی، در شرایط شکست ها و عقب کردهای مقطعی و بدون ارزیابی علمی، همه جانبه و هدفمند، نه تنها نشانه نواندیشی و درک عینی تحولات زمان ما نیست، بلکه بیش از هر چیز نشانه سردرگمی و کم ثباتی نظری است. انعکاس این سردرگمی و کم ثباتی را امروز می توان در نوسانات فصلی این نیروها در تعیین شعارها و برنامه های مبارزاتی شان (از اتخاذ شعار سرنگونی جمهوری اسلامی - تا پذیرفتن شعار "انتخابات آزاد" و اتخاذ سیاست "مذاکره" با رژیم) آشکارا مشاهده کرد. به گمان ما دوران آن فرا رسیده است که نیروهای طرفدار سوسیالیسم و ضد سرمایه داری، کام های عملی تری را در راه تقویت صفوف خود بردارند. ما همواره بر این باور بوده ایم که ایجاد صف واحد نیروهای چپ از وظایف مهم و ضروری همه نیروهایی است که برای عدالت اجتماعی و سوسیالیسم مبارزه می کنند.

از تحولات دیگری که می بایست به آن اشاره کرد، نقش و جای مسئله خلق ها و نیروهای ملی در شرایط کنونی است. واقعیت این است که تحولات سال های اخیر، از فروپاشی نظام سوسیالیستی در جمهوری های سابق اتحاد شوروی و رشد بی سابقه ناسیونالیسم در این جمهوری ها تا تحولات در منطقه خلیج فارس و سرنوشت خلق کرد در عراق، ترکیه و ایران، نمی تواند بر عقاید و نظرات نیروهای ملی ایران بی تاثیر بوده باشد. حزب ما در تمامی طول تاریخ حیاتش، همواره از مبارزه خلق های ایران در راه دست یابی به حقوق ملی خود دفاع کرده و همچنان خواهد کرد. به گمان ما این موضوع بازی با کلمات نیست، که اگر کسانی "خلق" را با "قوم"، "قبیله" و یا "طایفه" عوض کنند، می توانند موضوع مبارزه ملی در کشور را از دستور کار حذف

NAMEH MARDOM

Central Organ of the Tudeh Party of Iran

Address : Postfach 100644 , 10566 Berlin, Germany

NO : 417
21 December 1993

نامه
مردم